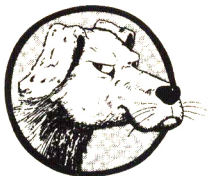


- ۱۱ یک قتل فحیغ وزیرکانه
- ۲۳ پرونده‌ی باغچه‌ی متحرک
- ۳۳ پیروزی دیگری در برابر پیت
- ۴۷ بیماری ناعلاج و قتلی دیگر
- ۵۷ حق پستی کف دستش گذاشته می‌شود
- ۶۷ سفری غیرمنتظره به دره‌ی ارواح
- ۷۷ بارحویی درخشان از مظلونی جان سحت
- ۸۷ محاکمه در چراگاه اسب‌ها
- ۹۷ دراور اعتراف می‌کند
- ۱۰۸ چرخشی جدید در پرونده
- ۱۱۹ یک بی‌گناه متهم می‌شود
- ۱۳۱ صبحانه لغو می‌شود



## فصل ۱

# یک قتل فجیع و زیرکانه

مخلص شما هک، سگِ گاوچران شبِ تاریک و آرامی بود،  
هوا آنقدر سنگین بود که سگپیش را حس می‌کردم و چیر  
دیگری که سگپیش را حس می‌کردم قتل بود!!

دراور حسد را، البته بقایای آن را، قبل از تاریکی کنار  
رودخانه پیدا کرده بود اعلام خطر کرده بود و من با سرعت  
خودم را به صحنه رسانده بودم در آخرین روشی رور  
تحقیقات کاملی انجام دادم

بعد از درستی شواهد و تحلیل حقایق گفتم «دراور، این به  
جایت عادی بوده کار به روح حیث بوده که ممکنه هور  
توی مرعه ناشه»

«ی دادِ بیدادا شاید بهتر ناشه قایم شیم»

درست در حیوی که می‌خواست فرار کند حلوش را گرفتم  
«صبر کن پسر، حردی واسهت دارم ما اولین حط دفاعی  
مرعه هستیم اگه یه روح حیث داره این‌جا ول می‌گرده،  
اوی که ناید دستگیرش که ماییم»

دراور لرزید و چشم‌هایش راتاب داد «دریه مورد حق ناتوه  
«اوی یه مورد چیه، دراور؟»

«واقعاً حردیه من ار روح‌های حیث و قاتل می‌ترسم»  
«ترسیدن ار چیزهای ترساک طبیعیه، پسرحون اما وقتی  
وارد کارهای امیتی شدی ناید ترسی - ما ناید شجاع‌تر و  
قوی‌تر ار سگ‌های عادی ناشیم»

«می‌شه فردا این کار رو نکنیم؟»  
«حواب منمیه نوی این کار اصلاً نمی‌شه گفت تا فردا ریده  
می‌موی یا نه»

«من هم ار همین می‌ترسم»  
«دراور، ترسیدن علت اصلی ترس و وحشته اگه نتوی  
کنترلش کنی یعنی نارِ شستت» نه من رل رد و بعد نه پحه‌اش  
حیره شد «وقتی گفتم نارِ شستت منطورم این بود که نه اوی  
شست نارباریت رل بری می‌حوای حوشمرگی کنی؟»  
«نه.»

«حوبه، چون اصلاً استعدادش رو نداری»  
«حیلی می‌ترسم»  
«برن بریم یه عالمه کار داریم»  
دراور را نه گشت‌ری در محدوده‌ی شرقی مقرر فرماده‌ی

مرعه فرستادم و حودم هم قسمت سحت‌تر کار را که کنترل  
قسمت عربی بود و شامل انبار رین‌ها، اصطبل‌های رونار،  
گاودانی و انبار عداها می‌شد بر عهده گرفتم

همین که کورمال کورمال وارد تاریکی مطلق شدم، یکهو  
نگران حال دراور فسقلی شدم اگر روح حیث را پیدا می‌کرد  
چه می‌شد؟ یا اگر روح حیث او را پیدا می‌کرد؟

آرام آرام ار رمین حلو مرعه گذشتم، نا چشم‌هایم که برای  
دیدن چیزهای نادیدنی آموزش دیده‌اند همه‌جا را ریربطر  
گرفتم

ناد می‌کشید نه، روره می‌کشید بین شاحه‌های درخت  
گنده‌ی کنار رودخانه روره می‌کشید و انگار توی ناودان گریه  
می‌کرد، بعد یکهو صدای شکسته شدن چیری را ار پشت سر  
شنیدم نه هوا پریدم و برگشتم تا نا هیولای مهاجمی که حودم  
هم نمی‌دانستم چه بود مواحه شوم

وتاره فهمیدم که اسلیم و لوپر هنوز فرصتی پیدا نکرده‌اند تا  
چند میچ کوفتی نه شیروانی گاودانی برسد این یک مورد سستی  
ار صعف مرعه‌داری بود چند سال بود این شیروانی کوفتی نا  
ناد صدا می‌داد؟ دو سال؟ پنج سال؟ ده سال؟ هر بار که مسیر  
ناد عوض می‌شد صدا می‌داد و هر بار که صدا می‌داد اسلیم  
می‌گفت «یکی ار همین روزها ناید این شیروویه رو تعمیر  
کنیم» و لوپر می‌گفت «آره، ندار سرمون حلو ت نشه»  
و حلاصه شیروانی مدام تعلق تلوک می‌کرد و صدا می‌داد  
هر بار که ناد تعبیر جهت می‌داد

جان آر. اریکسون

جلد  
ششم

هنک؛

سگِ گاوچران

با دُم سگ بازی نکن

تصویرگر: جرالد ال . هولمز

مترجم: فرزاد فرید

